

## متن ترانه های قدیمی

بی تو هیچم بی تو پوچم <<< فریدون فرزند و ممیرا



چه آسون میشه گریوند

بیا بیا اشکامو پاک کن اشکامو پاک کن

دلخ فیللی گرفته

بیا بیا غمهامو پاک کن غمهامو پاک کن

مبادا تو قلبت ممبیت دیگه مرده

مبادا فراموشی ز یادت منو برده

تو می فوای دیوونه تر باشم از این هم

تو می خوای رسوای شهری باشم از غم  
تویی اون جوشش هستی توی رگهام  
تویی اون عشق و امیدم تویی دنیا

من یه مویم تو یه شامل  
که رو شنهات می شکنم دل  
بی تو هیچم بی تو پوچم

چه آسون میشه گریوند  
بیا بیا اشکامو پاک کن اشکامو پاک کن  
دلخ فیللی گرفته  
بیا بیا غمهامو پاک کن غمهامو پاک کن  
مبادا تو قلبت ممیت دیگه مرده  
مبادا فراموشی ز یادت منو برده

تو رو می خواهم و اون خندیدنت را  
ز شوق دیدنم لرزیدنت را  
از این عاشق تر و رسوا تر از این  
که من فرهاد تو باشم تو شیرین

من یه مویم تو یه شامل  
که رو شنهات می شکنم دل  
بی تو هیچم بی تو پوچم  
بی تو بی مقصده کوچم  
بی تو بی مقصده کوچم بی تو هیچم بی تو پوچم

پیچک فریدون فرخزاد و نوش آفرین  
پیچک <<< فریدون فرخزاد و نوش آفرین



ما دو تا باید با هم دیگه باشیم  
مثل قایقی که زنجیره به آب  
مثل شبنم توی فوای گل سرفه  
مثل شب که مهربون میشه با فوای  
اسم تو مثل غبار نشستہ روی تن من  
با تو فورشید فونہ می سازہ زیر پیرهن من  
تو فقط بگو که عاشقت منم

تا ابد تو رو پرستش بکنم  
تو فقط بگو که عاشقت منم تا ابد تو رو پرستش بکنم

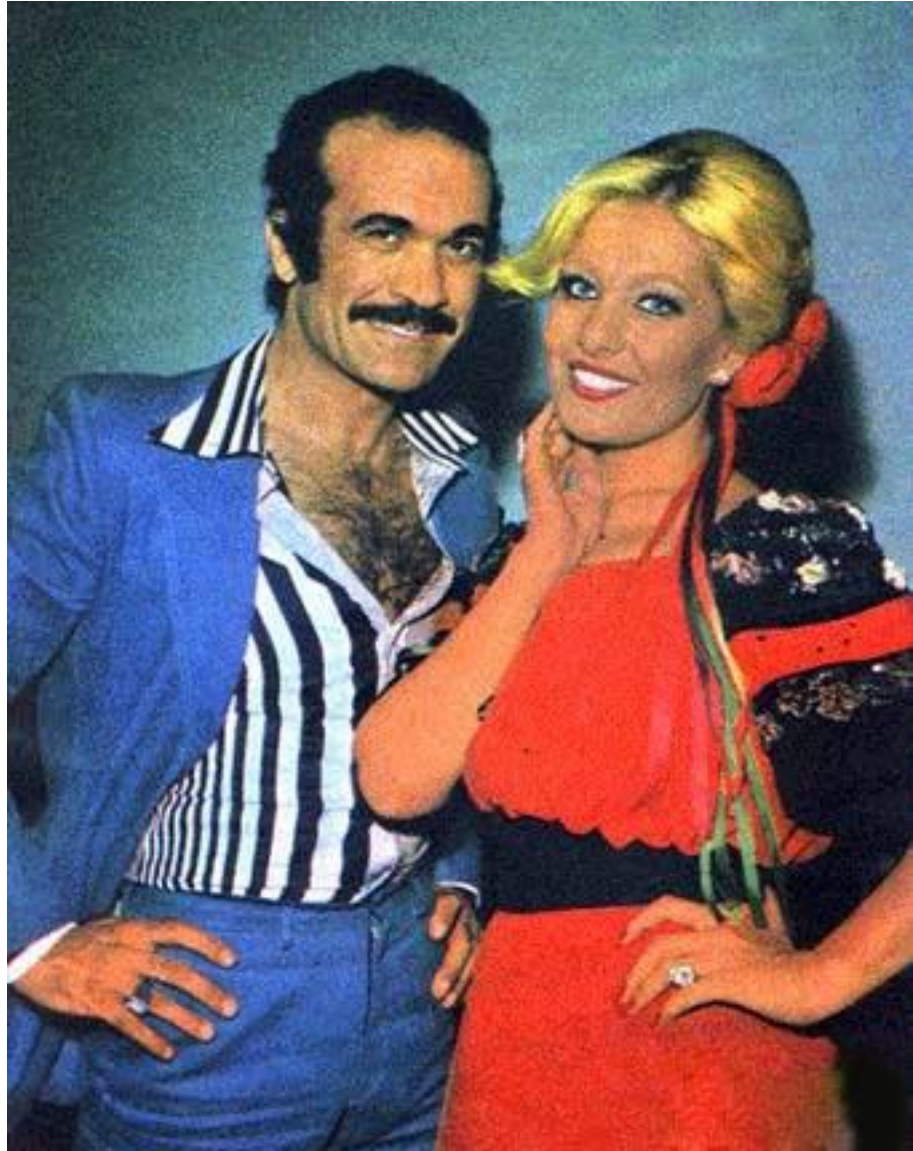
دست تو نوازش دستای گرم بچه‌هاست  
دست من فوازش دست عابدی رو به فداست  
تن من پیچک دستای تو دیواره براش  
دیوار دوست داره که پیچک بخواب رو شونه‌هاش  
اسم تو تا وقتی آتیش می‌زنه فون منو  
دیگه هیچ کسی نمی‌بینه زمستون منو  
تو فقط بگو که عاشقت من  
تا ابد تو رو پرستش بکنم  
تو فقط بگو که عاشقت منم تا ابد تو رو پرستش بکنم

واسه مسافر تنم نگات  
مته مقصدی رسیده می‌مونه  
واسه سیمرخ تویی مثل کوه قاف  
واسه تشنه‌ای نمای رودفونه  
واسه ماهیا تویی بزرگترین رود فدا  
رودی که ماهیارو به دریاها می‌رسونه  
تو فقط بگو که عاشقت منم  
تا ابد تو رو پرستش بکنم  
تو فقط بگو که عاشقت منم تا ابد تو رو پرستش بکنم

ما دو تا باید با همدیگه باشیم  
مثل قایقی که زنجیره به آب  
مثل شبنم توی فواب گل سرف  
مثل شب که مهربون میشه با فواب

اسم تو مثل غبار نشستہ روی تن من  
با تو فورشید فونہ می سازه زیر پیرهن من  
تو فقط بگو کہ عاشقت منم  
تا ابد تو رو پرستش بکنم  
تو فقط بگو کہ عاشقت منم تا ابد تو رو پرستش بکنم

بفون بفون فریدون فرزاد و نوش آفرین  
بفون بفون <<< فریدون فرزاد و نوش آفرین



بفون بفون صدای تو بال پریدن منہ  
تمام ذرات هوا واسہ نفس کشیدنہ  
بفون کہ بی صدای تو بہارمون گل نمیدہ  
سکوت تو خیانتہ بہ باغ پاییز کشیدہ  
اگر تو ساکت بمونی کی عشقو فریاد بزنیہ  
کی قفل تنہایمونو با یک اشارہ بشکنہ  
کی از شب ستارہ ہا سبب سبب گل بیارہ  
تو گلدون پنجرہ ہا کی گل فورشید بکارہ  
کی گل فورشید بکارہ کی گل فورشید بکارہ

بفون بفون صدای تو بال پریدن منہ  
تمام ذرات هوا واسہ نفس کشیدنہ

وقتی کہ تو حرف نزنی بہترہ ہیچی نشنید  
کور باشہ چشمہ بہترہ وقتی نمیشہ تو رو دید  
اگر تو ساکت بمونی چشم زمین بہ خواب میرہ  
پیچک ہرز توی باغ جای گلا رو میگیرہ  
دار و ندارہ ما ہمین صدای با صلابتہ  
بارونی از ایثار و عشق فورشیدی از سفاوتہ  
درخت بی فزونیاہ از جنس نور و عاطفہ  
صدای تو پل عبور بین منو نہایتہ  
بین منو نہایتہ بین منو نہایتہ

بفون بفون صدای تو بال پریدن منہ  
تمام ذرات هوا واسہ نفس کشیدنہ

افسانه زندگی عهدیه و عارف  
افسانه زندگی <<< عهدیه و عارف



بهار من گذشته عشقم افسانه گشته

ز بس در دوریش من فون دل فوردم فدایا

از این بیگانگی دل فون شدم مردم فدایا

بهار من گذشته وفا افسانه گشته

اگر او نبود امیدی دگر ندارم

به جهان بجز او فیالی به سر ندارم

چه کنم چه کنم که از او فیر ندارم

فون شد به فدا این دل ز دست غم ها

هر جا بوده من زیر و رو کرده ام

به هر کجا من تو را جستجو کرده ام  
با این رنج و افسانه زندگی  
من از فدایم تو را آرزو کرده ام

کنون که این دل نشسته تنها  
نمانده جز غم به سینه ما  
چه شد آن محبت به دل های ما فدایا

کنون که این دل نشسته تنها  
نمانده جز غم به سینه ما  
چه شد آن محبت به دل های ما فدایا



شیرین و فرهاد عهدیه و ایرج  
شیرین و فرهاد <<< عهدیه و ایرج



عشق شیرین مکایت فرهاد نمی رود از دل نمی رود از یاد  
عشق شیرین مکایت فرهاد نمی رود از دل نمی رود از یاد

بگذر از غم گذشته ها  
غم مفرور ز سرگذشت ما  
که شد جهان بهشت ما  
زندگی بود به کام ما  
زنده میشود ز نام ما  
مکایت گذشته ها

عشق ما به دل دهد صفا  
که به عشق با شکوه ما  
شکفته شد وجود ما  
زندگی بود به کام ما  
زنده میشود ز نام ما  
مکایت گذشته ها

عشق شیرین مکایت فرهاد نمی رود از دل نمی رود از یاد  
نمی رود از دل نمی رود از یاد

بیا که نور عشق تو چراغ راه من بود  
بیا که در شب سیاه رخ تو ماه من بود  
ز عشق آتشین ما شکفته گلشن افق  
نوید زندگی دهد چهره روشن افق

بگذر از غم گذشته ها  
غم مفرور ز سرگذشت ما

که شد جهان بهشت ما

زندگی بود به کام ما

زنده میشود ز نام ما

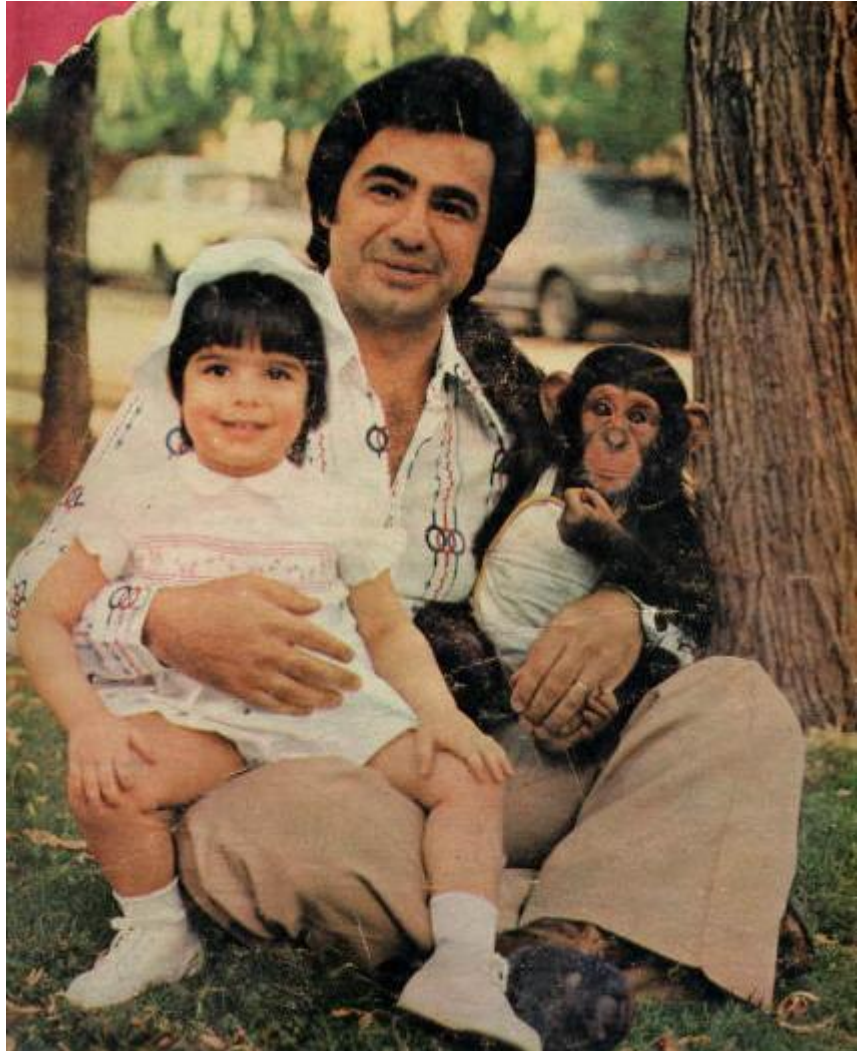
مکایت گذشته ها

عشق شیرین مکایت فرهاد نمی رود از دل نمی رود از یاد

عشق شیرین مکایت فرهاد نمی رود از دل نمی رود از یاد

نمی رود از دل نمی رود از یاد

تجدید عهد الهه و عارف  
تجدید عهد <<< الهه و عارف



آمدی تا بار دیگر قصه دل گیره از سر  
رنج من گردد فزون تر  
آمده تا دل بیازم  
عشق فود را زنده سازم  
جان من از شکوه بگذر  
آمده آشفته سر گفتم به دل کی فتنه گر  
ایام غم دیگر گذشته  
قصه آزار مرا داری اگر بگذر ز من  
زیرا که آب از سر گذشته

آمدی تا زنده گردد

فاطرات عشق دیرین

بهر تجدید مودت کوچه باشد بهتر از این  
افتد آفر بر زبان ها راز دل های شکسته  
تا ابد باقی نماند می به مینای شکسته  
به که از عالم نپرسی از مه و سالم نپرسی  
از سخن گفتن چه حاصل  
من اسیر سرنوشتم روی تو باشد بهشت  
بگذر از آزرده دل

آمدم آشفته سر گفتم به دل کی فتنه گر  
ایام غم دیگر گذشته  
قصه آزار مرا داری اگر بگذر ز من  
زیرا که آب از سر گذشته

این دو روز زندگانی این همه غوغا ندارد  
تا به کی نالم ز دنیا فتنه دارد یا ندارد  
افتد آفر بر زبان ها راز دل های شکسته  
تا ابد باقی نماند می به مینای شکسته

این دو روز زندگانی

این همه غوغا ندارد

تا به کی نالم ز دنیا

فتنه دارد یا ندارد

افتد آفر بر زبان ها

راز دل های شکسته

تا ابد باقی نماند

می به مینای شکسته  
آه

بوی جوی مولیان مرضیه و بنان  
بوی جوی مولیان <<< مرضیه و بنان



بوی جوی مولیان آید همی  
یاد یار مهربان آید همی  
ریگ آموی و درشتیهای او  
زیر پایه پرنیان آید همی

آب جیمون از نشاط روی دوست  
فنگ ما را تا میان آید همی  
آب جیمون از نشاط روی دوست  
فنگ ما را تا میان آید همی آید همی

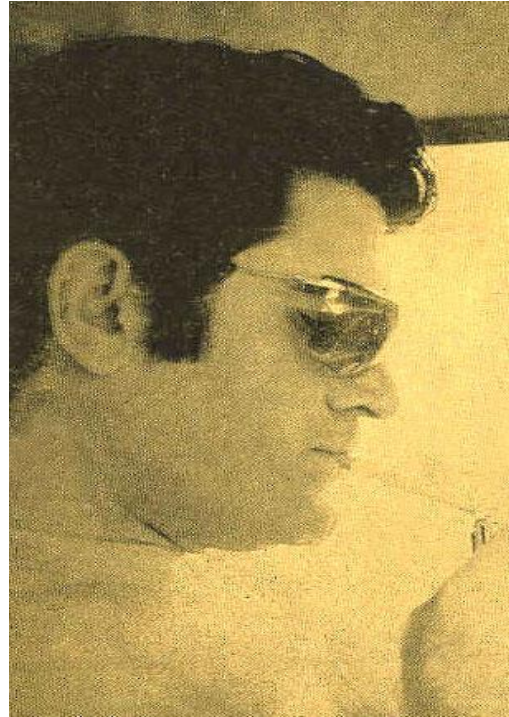
ای بخارا ای بخارا شاد باش و دیر زی  
ای بخارا ای بخارا شاد باش و دیر زی  
میر زی تو شادمان آید همی  
میر زی تو شادمان آید همی

میر ماه است و بخارا آسمان  
ماه سوی آسمان آید همی  
میر سروسست و بخارا بوستان  
سرو سوی بوستان آید همی

بوی جوی مولیان یاد یار مهربان  
بوی جوی مولیان یاد یار مهربان آید همی  
بوی جوی مولیان یاد یار مهربان آید همی



بردی از یاده دلکش و ویگن  
بردی از یاده <<< دلکش و ویگن



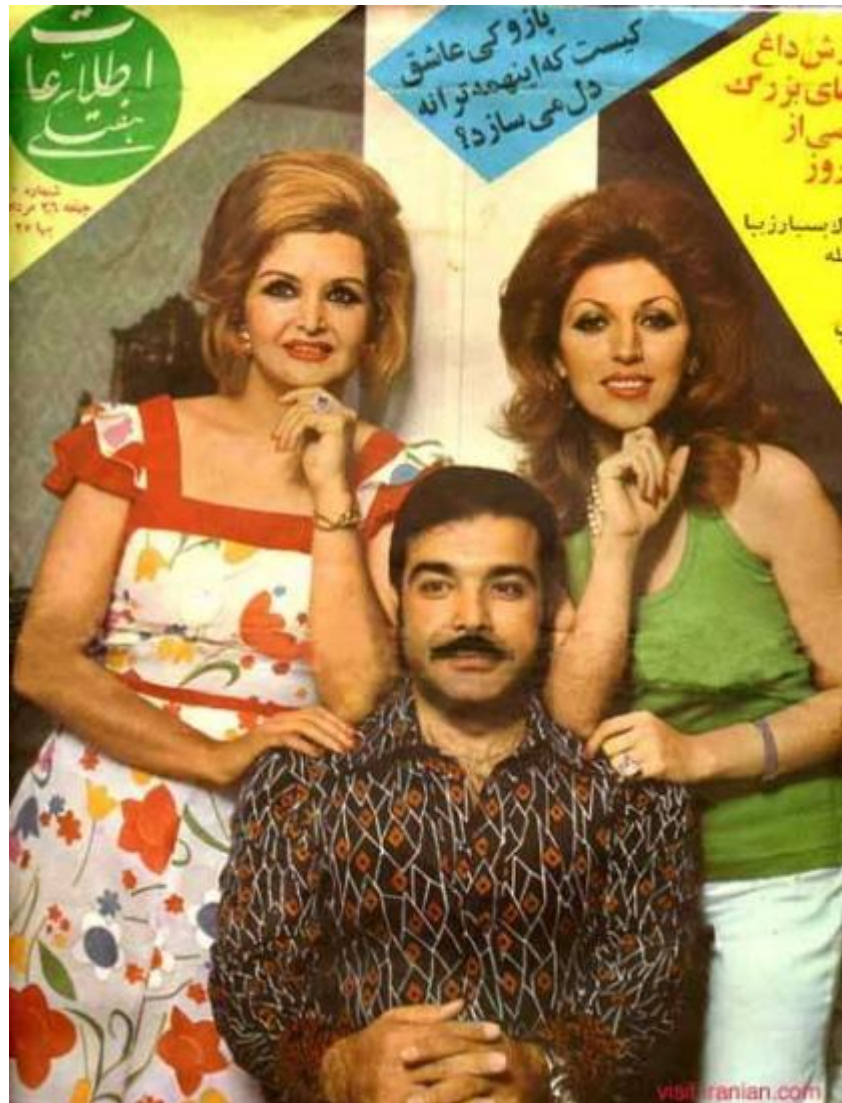


بردی از یادم دادی بر بادم  
با یادت شادم  
دل به تو دادم در دام افتادم  
از غم آزادم  
دل به تو دادم فتادم به بند  
ای گل بر اشک فونینم بخت  
سوزم از سوز نگاهت هنوز  
پیشم من باشد به راهت هنوز  
چه شد آن همه پیمان  
که از آن لب خندان  
بشنیدم و هرگز فبری نشد از آن  
کی آیی به بره ای شمع سمره  
در بزم نفسی بنشین تاچه سره  
تا از جان گذرم  
پا به سره نه جان به تنم ده  
چون به سر آمد عمر بی ثمره  
نشسته بر دل غبار غم  
زان که من در دیار غم  
گشته ام غم گسار غم  
امید اهل وفا تویی  
رفته راه فطا تویی  
آفت جان ما تویی  
بردی از یادم دادی بر بادم  
با یادت شادم

دل به تو داده در دام افتاده  
از غم آزاده  
دل به تو داده فتاده به بند  
ای گل بر اشک فونینم بفند  
سوزه از سوز نگاهت هنوز  
پیشم من باشد به راحت هنوز

## شب میایی پوران و منوچهر سفایی

### شب میایی <<< پوران و منوچهر سفایی



شب میایی سر شب میای ده صبح میای میای به فوابه  
ده به ده پر پر کنی صد باغ گل بر رفت فوابه  
قربون اون تن نما گلشن نما پیراهن تو  
بوی جان آرد به من هرشب نسیم از گلشن تو  
کاشکی چون برگ نیلوفر بشم من  
با سر انگشت تو پر پر بشم من  
قهر مکن با من غمگین و فسته

قهر مکن با من غمگین و فسته

دلج از شیشه بوده و شکسته

دلج از شیشه بوده و شکسته

اگه تو هم ترکم کنی مجنون میشم من

ز دوریت دیوونه و دل فون میشم من

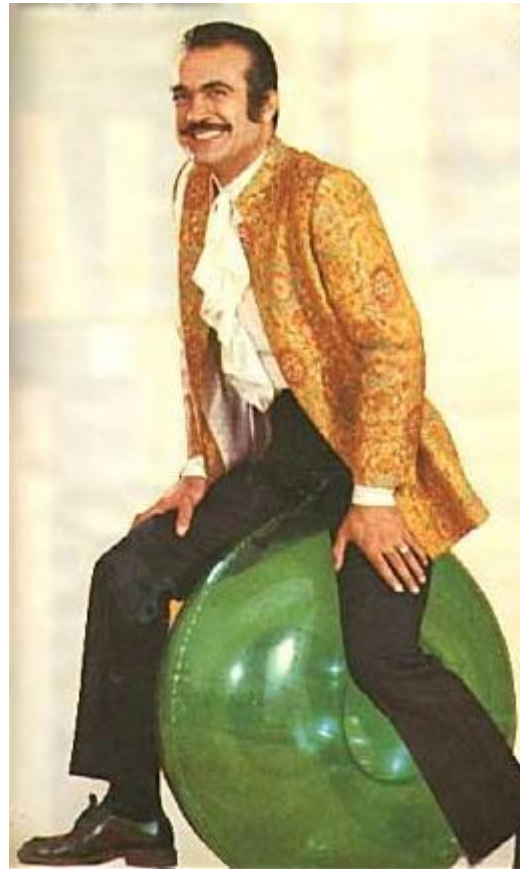
شب میایی سر شب میای ده صبح میای میای به فوابم

ده به ده پر پر کنی صد باغ گل بر رفت فوابم

قربون اون تن نما گلشن نما پیراهن تو

بوی جان آرد به من هرشب نسیم از گلشن تو

می گریزی فریدون فرخزاد و سالی  
می گریزی <<< فریدون فرخزاد و سالی



هالا که پابند تو هستم می گریزی  
پابند لبخند تو هستم می گریزی  
با خنده هایت زندگی می آفرینی  
تا دیدمت فهمیدم این را آفرینی

از بوسه پرهیزم نمودی  
با غصه لبریزم نمودی  
بارون غم غرقم نموده  
عشقت مواسم را ربوده  
می گریزی می گریزی  
می گریزی

روزی تو ز من گر جدا بشوی

با غیر دلم آشنا بشوی

بی وفایی بی وفایی

بی وفایی

هالا که پابند تو هستم می گریزی

پابند لبخند تو هستم می گریزی

با فنده هایت زندگی می آفرینی

تا دیدمت فهمیدم این را آفرینی

از بوسه پرهیزم نمودی

با غصه لبریزم نمودی

بارون غم غرقم نموده

عشقت مواسم را ربوده

می گریزی می گریزی

می گریزی

می گریزی می گریزی

می گریزی

ترانه و آهنگ : لقمان ادهم

## سلطان قلب ها عهدیه و عارف

### سلطان قلب ها <<< عهدیه و عارف

یه شب یه رود یه ماه یه صبح  
یه عمر که میگردم بعد ها  
چو کبوتر بی پر و بال میرم همه جا  
یه روزی دیدم گم شد جونم  
دور افتادم از آشیونم  
بی فونه مونم سرگردونم  
بی او به فدا  
سلطان قلبم کجایی کجایی  
رفتی که بر من به شادی گشایی  
دوازه های بهشت طلایی  
اما صد افسوس  
رفتی و برد از کفم زندگانی  
عشق و امید مرا در جوانی  
رفتی کجا ای که دردم ندانی  
دردم ندانی

آ آ آ آ آ

قربون میرم اون فدا رو فدا رو  
لطفش به هم میرسونه دلا رو  
مل میکنه رمم او مشکلات و  
شکرت فدایا  
گذشته دیگه گذشته گذشته  
این فتنه ها بازی سرنوشته

شکرت فدایا که مالا بهشته

کاشونه ما

گذشته ها گذشت بیا

بیا که بگیرم شکرت فدا

که به هم رسوند دل ما را

شکرت فدایا

اگه یه روز این آسمون

با من و تو شد نا مهربون

نمونده امروز از غم نشون

شکرت فدایا

لا لا لا لا لا



اسب سپید فریدون فرزاد و آلیس  
اسب سپید <<< فریدون فرزاد و آلیس



اسب سپید من  
مهربان و راه است  
اسب سپید من  
چون کودکی آرام است  
ای دریغ از هر چه داده برای دوست  
اسب فوبم اسب فوبم رفیقم اوست  
آه آه آه

یال سپید اسبم روشنائی راه است  
پیشم سیاه اسبم چون مفره های ماه است  
ای دریغ از هر چه داده برای دوست  
اسب فوبم اسب فوبم رفیقم اوست  
آه آه آه

هر جا که هستم یا غرق مسرتم  
پابند مهربانی اش متی در غربتم  
ای دریغ از هر چه داده برای دوست  
اسب فوبم اسب فوبم رفیقم اوست  
آه آه آه

آن کس که دست من را در دستش می فشرد  
مرا به دست غم داد  
به فراموشی سپرد  
ای دریغ از هر چه داده برای دوست  
اسب فوبم اسب فوبم رفیقم اوست  
آه آه آه

اسب سپید من  
مهربان و راه است  
اسب سپید من  
چون کودکی آرام است  
ای دریغ از هر چه داده برای دوست  
اسب فوبم اسب فوبم رفیقم اوست  
آه آه آه

زمین لرزه

زمین لرزه

ستار ابی لیلا فروهر دلراه یعقوب ظروفچی اندی ...

به زبان های فارسی ترکی انگلیسی ارمنی عبری



زمین لرزیده

دلہ لرزیده

عزیزانم را زمین بلعیده  
مالا با قهر زمین  
مالا با لرز زمین  
همه جا درد و بلا  
همه بی پشت و پناه  
به پا فیزید  
زمین لرزید  
عزیزی را زمین بلعید  
زمین ما  
لباس غم به تن پوشید  
به پا فیزید

عماد راه و نادیا راه شاهد غم  
عماد راه و نادیا راه <<< شاهد غم

میان جمع من  
ولی دلم تنهاست  
لبم چو گل فندان  
دو دیده ام دریاست  
لب از برون فندد  
دل از درون گرید  
ز برق پشمانم  
نشان غم پیدااست  
تو شاهدی ای غم  
چگونه میفندد

گلی که پژمرده  
دل من است آن گل  
که از جفا مرده  
ز من چه می پرسی  
که از چه می نالم  
همیشه می گرید  
دلی که افسرده  
تو شاهدی ای غم

این کتاب از وبلاگ میهن کتاب دانلود شده است.  
[mihanketab.blogfa.com](http://mihanketab.blogfa.com)

برای دریافت اطلاعات بیشتر  
و آگاهی از جدیدترین کتابهای اضافه شده،  
به صفحه فیس بوک میهن کتاب پیوندید.  
[facebook.com/mihanketab](https://facebook.com/mihanketab)